

# مآثر تاریخی و زندگی امروز

در نخستین ماههای تشکیل شورای عالی فرهنگ و هنر، دبیرخانه شوری که وظیفه مطالعه و بررسی « طرح مقدماتی خط مشی کلی فعالیتهای فرهنگی کشور » را به عهده داشت، گفتگو با صاحب نظران و تبادل نظر با کارشناسان فرهنگی را ضروری دانست و به این مناسبت، مسائل اساسی طرح را در جلسات بحث و گفتگویی که در دیماه سال ۱۳۴۷ ( از چهارم تا دهم دی ماه - در عوزة تونبیاد ایران باستان) تشکیل شد مطرح ساخت. ۶۹ نفر از صاحب نظران، کارشناسان امور فرهنگی، هنرمندان و نویسندگان و نیز چهارتن از کارشناسان فرهنگی یونسکو به دعوت دبیرخانه، در این جلسات شرکت داشتند.

جلسات به سه شعبه و یک میزگرد تقسیم شد که شعبه میراث فرهنگی یکی از آنها بود و از آنجاکه عده ای از صاحب نظران برجسته رشته های مختلف فرهنگی ایران در تهیه طرح مذاکرات این جلسه و نیز در مباحث آن شرکت داشتند، متنی را که مبنای مذاکرات قرار گرفت و نیز گزارش اجنالی گفتگوها را که درباره مسائل مربوط به میراث فرهنگی است، در این شماره نقل می کنیم :

شعبه میراث فرهنگی و مطالعات انسانی

پرتال جامع علوم انسانی

مطلبی که امروز بسیار مهم تلقی می شود توجه به مآثر تاریخی و استمداد از فرهنگ برای نجات یافتن از مشکلات تمدن کنونی است. با اینهمه کمتر از خود می پرسیم که توجه به گذشته به چه نحو می تواند به ما در زندگی امروزی مدد برساند، و با غفلت از این پرسش، صرفاً به تشیع تاریخی درباره سنن و عادات گذشته که نمی تواند ربطی به حال و آینده ما داشته باشد می پردازیم و احیاناً آن سنن و عادات را ستایش می کنیم. و حال آنکه

این نحوه توجه به گذشته فقط می تواند نوعی مشغولیت باشد - بی آنکه هیچ گونه تذکر تاریخی به ما بدهد. با اینهمه ، اقوام تنها با تذکر تاریخی می توانند تمدن خود را به کمال برسانند یا تمدن دیگری را چنان اقتباس کنند که گویی آنرا از آن خود کرده اند .

اگر از تذکر تاریخی سخن به میان می آید مراد برگرداندن گذشته که امری محال است ، نمی تواند باشد ؛ چه صورت تاریخی تمدن گذشته از آن جهت که گذشته است فقط می تواند ماده تمدن جدید قرار گیرد و تکرار هیچ صورت نوعی تمدن در برابر صورت نوعی تمدن فعلی میسر نیست .

پس مسأله مهم ، افاده صورت های تازه بر ماده تمدن تاریخی است و گرنه عرضه کردن صورت های گذشته که امروز دیگر صورت نیست بلکه ماده تاریخ است - و صرف این عرضه کردن - ما را به جایی نمی رساند . به عبارت دیگر توجه به سنن تاریخی و دل بستن به آنها نه تنها راه آینده را روشن نمی کند بلکه نوعی فرار از مشکلات امروزی و پناه بردن به عادات و سنن گذشته است . این امر نه تنها بی فایده است بلکه صرف حرف است و منشا هیچ اثری نیست و اگر هم اثری داشته باشد این است که ما را بیشتر اسیر عادات موجود و غافل از وضع تاریخی خود می سازد و گذشته و آینده را هیچ می کند . در غالب پژوهش های تاریخی که تاکنون صورت گرفته است ارتباط میان گذشته و حال و آینده منظور نظر نبوده و صورت و ماده تاریخ در آنها خلط شده است و این از آنجاست که روش متداول تنوع و تحقیق تاریخ ، انس و الفت و و داد با وقایع را به چیزی نمی گیرد

و در آنها به مثابه وقایع پراکنده نظر می کند و به این ترتیب نه تنها به کشف و دریافت ماده و صورت گذشته نایل نمی آید بلکه آنرا به چیزی تبدیل می کند که دیگر نه صورتی دارد و نه ماده ای .

در این دوره که تحولات علمی و صنعتی و تکنولوژیک در حیات اجتماعی و فردی همه مردم جهان تأثیر دارد و با وجود بحران تمدن تکنولوژیک غرب ، اقتباس علم و تکنولوژی امری ناگزیر به نظر می رسد ؛ بازگشت به گذشته و تفسیر و بررسی آثار فکری و فلسفی گذشته از طریق مراجعه به روش و آثار کسانی چون ارنست رنان و گوستاو لوبون و به طور کلی با روش متداول ، هیچ معنا و موردی ندارد و چنانکه گفتیم به کاربردن این گونه روش ها به معنای مثله کردن تاریخ و غفلت نسبت به گذشته و بالاخره گرفتار شدن در بن بست تضاد و عدم تماس صحیح با مآثر گذشته است .

اگر توجه به تاریخ به صورتی باشد که هیچ گونه ارتباطی بین گذشته و حال و آینده برقرار نکند رشته ارتباط بین مآثر گذشته و مردمی که اکنون زندگی می کنند گسیخته می شود و نوعی بی توجهی و بی علاقه می و بالتبیین وضعی آشفته به وجود می آید و آن وقت گذشته و آینده فراموش می شود و گذران زمان حال اهمیت و اصالت پیدا می کند و تاریخ ، مشغله خشک و بیرونی برای گروهی معدود می شود که کارشان جمع آوردن آثار عتیقه برای موزه ها با سلب هر گونه معنایی از آنهاست ، و اگر می بینیم که معمولاً نسبت به اینگونه پژوهش ها بی اعتنائی و احياناً اظهار سوءظن می شود علتش این است که اینها همه به عنوان مناخر مورد استفاده اشخاص و یا گروه ها قرار می گیرد

و به این ترتیب آثار مضّر و نامطلوب در زندگی مردم باقی می‌گذارد - بدون اینکه منشأ هیچ اثر مثبت باشد. در مورد آثار و کتب گذشتگان نیز از آنجا که بیشتر به صورت زبانی و لفظی این آثار توجه می‌شود همین وضع وجود دارد و بالطبع نشر این آثار کافی برای تماس جدی با تاریخ و مآثر تاریخی و دریافتن معنای تفکر گذشته نیست؛ با اینهمه مقصود آن نیست که تتبعات تاریخی و نشر آثار مورد توجه نباشد. مقصود این است که احیاء این آثار را نباید با انتشارشان یکی دانست، و گرنه به این صورت که امروز به گذشته خود می‌پردازیم و این گذشته را به جهانیان هم همچون کالا و غالباً به عنوان عتیقه عرضه می‌کنیم، گذشته، برای ما عنوان مفاخر محض پیدا می‌کند و پیداست که صرف اکتفا به مفاخر نه تنها در تکوین صورت نوعی تمدن جدیدی که می‌خواهیم داشته باشیم مدد نمی‌رساند بلکه تاریخ ما را مومیایی می‌کند و به موزه‌ها می‌فرستد و این شرح مومیایی شده تاریخ که در عین حال ما را مغرور، پرمدعا و غافل می‌کند مؤدی به هیچ گونه تذکر تاریخی که نمی‌شود هیچ، مانع خود آگاهی هم می‌شود، و ما را به حال تنبلی فکری و تن‌آسایی و رخوت، و ناتوان از هرگونه خطر کردن می‌گذارد.

مع الوصف، این ماده تاریخ اثر خود را در تعارض ارزش‌های تقلیدی و صورت‌های نوعی جدید که نادانسته و از روی تقلید و شیفته‌وار پذیرفته شده است آشکار می‌سازد، چه ماده هر تاریخی اقتضای صورتی خاص دارد؛ خواه این صورت، صورت تکنولوژیک باشد یا هر صورت دیگر تمدنی. اکنون

اگر قومی بخواهد صورت تمدن تکنولوژیک را بپذیرد وقتی گذشته خود را دوباره به عنوان صورت بخواهد عرضه کند نقض غرض می‌کند، مگر اینکه با آگاهی نسبت به آن و رسوخ در مبنای تمدنی که می‌خواهد اقتباس کند گذشته را چنان تلقی کند که بتواند هر چه زودتر به مطلوب خود و دریافتن صورت تازه نایل آید، و این امری نیست که اگر به حال خود گذاشته شود خود به خود صورت پذیر باشد، بلکه جداً مستلزم حضور در تاریخ است، چه در غیر این صورت اصولاً مسأله‌ای مطرح نیست و هر کاری انجام شود صرفاً تقلیدی است. و وقتی مسأله‌ای برای کسی مطرح نباشد به کجا می‌خواهد برسد؟ مسأله‌ای که از خارج طرح و به ما عرضه می‌شود می‌تواند وسیله حرف زدن و خود را مشغول داشتن باشد، اما مسأله ما نیست و ایجاب جهد لازم را نمی‌کند.

مغرب زمین که از دوره رنسانس اصل استیلای بر طبیعت را پذیرفت و آنرا در قرن هیجدهم با اصل ترقی تاریخی در آمیخت، با توجه به فرهنگ گذشته روم و یونان، اساس علم و تمدن آینده خود را وضع کرد، اما هر چه در راه خود پیش رفت از اصل بیشتر دور شد و به ظاهر اصالت داد و به این جهت اقوامی که آنرا سرمشق قرار دادند به اصول و مبادی آن توجه نکردند و به ظاهر اکتفا نمودند. درست است که علم مغرب زمین علم تکنولوژیک است اما این علم فی‌نفسه و بدون اتکاء به هیچگونه اصول و مبادی به وجود نیامده و اقتباس آن هم بدون توجه به آن مبادی نه میسر است و نه منشأ آثاری که تمدن غربی از آن به دست آمده است. درست است که علم جدید

علمی است مناسب برای تسخیر طبیعت؛ اما اگر قرار بود مردم مغرب‌زمین صرفاً برای رفع حواصی آبی خود به کار علمی بپردازند این علم با عظمتی که امروز دارد اصلاً به وجود نمی‌آمد و یا اگر به وجود می‌آمد چون به این طریق که گفتیم ملاحظه هوس و تفتن قرار می‌گرفت، از بین می‌رفت.

حالا این سوال پیش می‌آید که چگونه می‌توان از مآثر تاریخی استفاده کرد؟ وقتی می‌توان به این سوال پاسخ داد که از عادات جاری تا حدی خود را خلاص کرده باشیم و بحث از سنن و تاریخ گذشته برای ما الفاظی خالی از معنی و وسیله فضل‌فروشی نباشد، و به عبارات دیگر توجه کرده باشیم که با چه روشی می‌خواهیم با مآثر گذشته تماس پیدا کنیم و از میان وقایع بی‌شمار گذشته کدام وقایع را انتخاب می‌کنیم و آنها را عوارث فرهنگی با مآثر تاریخی قلمداد می‌کنیم، و اصولاً جهت این انتخاب چیست. در تحقیقات متداول تاریخی و ادبی توجهی به این انتخاب نمی‌شود.

این نحوه مطالعه تاریخی با بهانه قرار دادن مطالعات صرف و اقیامات، چیزی است که به آسانی نجات از آن ممکن نیست، اما بحران‌های تلدن کنونی و به خصوص تمدن‌هایی که تازه بدراء تحول افتاده‌اند این توجه را به ما می‌دهد که درباره این وجهه نظر فکر کنیم.

مگر نه این است که باید فکر تحول را که از غرب پذیرفته‌ایم بر سیر تاریخ کشورمان اطلاق کنیم؟ حالا اگر می‌خواهیم در این راه از بسیاری از عوارض ناگوار بیهیزیم ناچار باید در نحوه اطلاق این تحول فکر کنیم یعنی به اصول برویم و از آن

اصول فروع را استخراج نماییم. این اصول ممکن است از خارج اقتباس شود اما وضع یا قبول این اصول در صورتی معنی پیدا می‌کند که خود آگاهی تاریخی به وجود آمده باشد؛ اما وقتی گذشته را کان‌لم‌یکن می‌گیریم چاره‌ای جز تقلید نداریم و خروج از تقلید هم موکول به این است که با تذکر تاریخی به اصول و مبادی، معنایی بدهیم، و بر اساس این اصول به تاریخ خود صورت درخورد و مناسب بدهیم یعنی فروع ناشی از اصول یک تمدن را که بدجهات مختلف سرمشق ما قرار گرفته است بدون پی‌بردن به اصل، بر ماده تاریخی خودمان اضافه کنیم — چنانکه می‌کنیم — به نتیجه مطلوبی نخواهیم رسید.

در دوره تاریخی که فکر ترقی در تمدن غربی راه یافت و بعداً صورت تاریخی غرب برای اقوام دیگر مطلوب قرار گرفت، روسیه و ژاپن به اصول رفتند و البته رسیدن به این اصول کار آسانی نبود. روسیه و ژاپن هر دو با خود آگاهی، صورت نوعی تمدن غربی را پذیرفتند و خود به تحقیق در اصول پرداختند نه اینکه به تقلید صرف از کار غرب بپردازند. آنها به تحقیق و مطالعه جدی در فلسفه و تاریخ غرب پرداختند و همین مطالعه جدی به آنها نوعی خود آگاهی تاریخی داد که در ادبیات این دو کشور منعکس شد و داستایوسکی را در روسیه به عنوان نمونه می‌توان ذکر کرد که آثار او معرف خود آگاهی مردم روسیه است.

ما خوشبختانه تاریخ علم و فکر داریم یعنی صاحب مآثریم، یا می‌توانیم مآثر داشته باشیم، منتهی این تاریخ را به صورت مفاخر درمی‌آوریم یعنی متفکران و هنرمندان قدیم ما از آن جهت

اعتبار دارند که می‌توانیم به آنها بنازیم و فخر کنیم  
و با این روش، بی‌ذوقی و عدم توجه خود را به اصول  
توجه کنیم.

ما وقتی درباره تاریخ علم و فکر ایران بحث  
می‌کنیم در دو طرف افراط و تفریط هستیم به این معنی  
که احیاناً به همه چیز گذشته یکسان اعتبار می‌دهیم  
و فی‌المثل هر کتابی را که از گذشته مانده است ارجح  
می‌نهم، یا اینکه بدون توجه به نحوه علم و تفکر  
گذشته و به نام ترقی، آثار مربوط به گذشته را  
مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهیم و تازه می‌گوییم این  
روش را از غربیان و عاقلان جهان اقتباس کرده‌ایم.  
ما فکر نمی‌کنیم که مستشرقان غرب که به تاریخ ما  
و به پژوهش‌های تاریخی در آثار علمی و فکری  
گذشتگان ما پرداخته‌اند غالباً تلیخیص نادرستی از  
آراء آنها کرده و نمونه‌ای از آثار متفکران و نویسندگان  
را برای خودشان و در حوزه تمدن خودشان  
جمع‌آوری کرده‌اند، و چاره‌ای هم جز این  
نداشته‌اند؛ چون غالباً در آنها به مثابه آثار غربی که  
به درد موزه‌ها می‌خورد نظر می‌کنند و طبیعی است  
که برای آنها - و جهان - جنبه مآثر نداشته باشند.  
منتهی سهمشان از اینکه آنها را به صورت مفاخر  
در آورده‌اند بسیار بوده است و همین استادی که  
به آنها می‌کنیم و اهمیت فراوانی که غالباً برای  
آنها قایلیم گواه این امر است. کتب تاریخ علم  
و تاریخ ادبیات، معمولاً ترجمه آثار غربیانی است  
که بالطبع از آنجهت که علم و هنر جنبه مآثر دارد،  
با علم و هنر ایرانی بیگانه‌اند؛ و چرا ما گذشته  
خود را چنانکه بیگانگان تلقی می‌کنند می‌نگریم؟  
شناختن فردوسی و حافظ و نظامی و مولوی

و بیرونی و ابن سینا معنیش این نیست که چند قطعه  
از آثار یا چند بیت از اشعار آنها را بیاوریم و هم‌مان  
این باشد که معلوم کنیم کدام اوزان را بر اوزان  
دیگر در شعر ترجیح داده و یا افکارشان به کدام  
فکر نزدیک‌تر و از کدام دورتر است، و بعد هم  
بحث در الفاظ و اکتفا به چون و چرا در قواعد دستوری  
و معانی و بیان و عروض - که آنها احیاناً خود  
وسایله‌ای می‌شود که هنر را به ادبیات و خطابیات تبدیل  
کند.

حالا می‌شود این سؤال را مطرح کرد که  
مآثر تاریخی ما چیست و چگونه می‌توان و باید  
با علم و تفکر گذشته انس پیدا کرد. ظاهراً توقع  
اینکه جواب قطعی به این سؤال داده شود مورد ندارد  
و شاید خود نشانه‌گر نیز از تفکر و تأمل باشد؛ منتهی  
می‌شود گفت که در درجه اول این روش معمولی  
پژوهش تاریخی را باید مورد رسیدگی قرار داد،  
یعنی سؤال کرد که اصل و اساس این روش چیست  
و برای ما چه نتایجی به بار می‌آورد. آیا جز این  
می‌توان گفت که پژوهش‌های متداول، طالبان را  
از هنر و تفکر دور کرده و هر راهی بدغیر از راه  
تقلید را بر آنها بسته و در عین حال نوعی غرور بیجا  
و پرمندگایی به بار آورده است؟ آیا در میان اینهمه  
اهل پژوهشی که داریم کسی هست که اهل تفکر  
باشد و بتوان او را از این حیث با گذشتگان مقایسه  
کرد؟ سوآلی بیجاست. برای اینکه سؤال، معنای  
محصلی داشته باشد باید اجمالاً به این نکات توجه کرد.  
طرح این مسائل ناظر بر این امر است که توجه  
به علم و فلسفه و اجتماع در گذشته و در فرهنگ اسلامی  
به صورتی که امروز در غرب متداول است نبوده

و علم قدیم با علم جدید غربی تفاوت کلی دارد . علم جدید ذاتاً تجربی است و این علم را که مبتنی بر مشاهده و وقایع و حوادث جزئی است نمی‌توان از ریاضیات جدا کرد . به عبارت دیگر علم امروز با ابتداء به مشاهده و تجربه و وقایع و به مدد ریاضیات به کلیت علمی می‌رسد و صورت ضرورت قانونی پیدا می‌کند و حال آنکه علم تجربی در گذشته شأن و ارزشی نداشته است . طبیعیات قدیم علم کیفی است و ریاضیات قلمروی کمیات است و اگر علوم طبیعی ، امروز به مدد ریاضیات جنبه کمی پیدا می‌کند ، میان ریاضیات قدیم و طبیعیات قدیم چنین رابطه‌ای نبوده است . به این ترتیب آیا علم جدید را می‌توان دنباله علم قدیم دانست و آیا در احیای موارث نباید هیأت جمعی تمدن گذشته را منظور کرد و همه شئون فرهنگی را در ارتباط با یکدیگر مورد پژوهش قرار داد ؟ و به عبارت دیگر آیا مسائل فرهنگ را می‌توان منفاک از جهان بینی‌های جدید و قدیم و به خصوص جدا از مسأله اساسی زبان و ادبیات مطرح کرد ؟ علوم انسانی و پرورشی ، اما آیا هنوز وقت آن نرسیده است که بخواهیم درنگ کنیم و دوباره از خود بیرسیم چه می‌کنیم و در چه راهی هستیم و در کجای راه هستیم ؟

۲ - وقتی از سنن و عادات و آداب گذشته بحث می‌کنیم آیا قصدمان این است که به آن سنن و آداب برگردیم و آیا چنین امری ممکن و مطلوب است و اگر چنین نیست آیا نباید معنی تاریخ را برای خودمان روشن کنیم و بفهمیم که چه نسبتی با تاریخ داریم ؟

گروهی معتقدند که لغات مهاجر را باید دوباره به همان صورت قدیم زنده کرد و رواج داد و گروهی پرداختن به آنرا نوعی اتلاف وقت و یا واماندن از قافله علم و تمدن می‌دانند و به عبارت دیگر هر دو دسته زبان را امری مطلق فرض می‌کنند و نمی‌خواهند توجه نمایند که زبان و فکر منفاک از یکدیگر نیست و آشننگی در زبان متلازم با

پرشانی فکر است و از این جهت اگر دامنۀ تصرفات در زبان محدود نشود نه تنها زبان فکر و هنر توسعه نمی‌یابد بلکه زبان محاوره نیز که وسیله تفهیم و تفاهم در زندگی روزمره و ناظر به رفع حوائج مادی است دچار آشفتگی می‌شود ؛ اما اگر نمی‌خواهیم به چنین پیش‌آمدی تن در دهیم باید در احیاء این مآثر تاریخی جداً اهتمام ورزیم و سؤال کنیم که چگونه می‌توان زبان فارسی را به قسمی احیاء کرد که زبان فکر جدید ، با استفاده از مآثر قدیم ، باشد . اینجا دیگر بحث از زبان علم نیست بلکه بحث بر سر زبان از نظر هیأت کلی آن است . با این مقدمات می‌توان نکات زیر را مورد توجه قرار داد و باتفکر راجع به آنها ، از نو مطالبی را که در بالا گفته شده است مورد رسیدگی قرار داد .

۱ - در زمانی که ما با غرب تماس پیدا کردیم این فرصت را نداشتیم که از اصول و مبادی تمدن غربی پریش کنیم و از این جهت به تقلید صرف پرداختیم . اما آیا هنوز وقت آن نرسیده است که بخواهیم درنگ کنیم و دوباره از خود بیرسیم چه می‌کنیم و در چه راهی هستیم و در کجای راه هستیم ؟

۲ - وقتی از سنن و عادات و آداب گذشته بحث می‌کنیم آیا قصدمان این است که به آن سنن و آداب برگردیم و آیا چنین امری ممکن و مطلوب است و اگر چنین نیست آیا نباید معنی تاریخ را برای خودمان روشن کنیم و بفهمیم که چه نسبتی با تاریخ داریم ؟

۳ - باید بررسی شود که کتب درسی ما چه نحوه تلمّی از تاریخ را به جوانان ما القا می‌کند و آیا این نحوه تلمّی ، جوانان ما را در گذشته‌ای

بی آینده رها نمی‌کند و قدرت ابتکار و ابداع را از آنها نمی‌گیرد؟

۴ - مآثر و مفاخر گذشته چنان باید از تو مورد استفاده واقع شود که پیشرفت ما را به سوی آینده درخشان علمی و صنعتی تسریع کند و به ما مدد برساند که خود را از فروعی که از خارج گرفته‌ایم رها کنیم و به تحقیق اصول بپردازیم . چنانکه اسلاف ما کم‌وبیش به چنین کاری پرداخته بودند .

### ● گزارش اجمالی گفتگوها

در جلسات بحث و گفتگو درباره میراث فرهنگی ایران ، پیش از آنکه مسائل مربوط به عناصر این میراث مورد بحث قرار گیرد ، این سؤال مطرح شد که اصولاً میراث فرهنگی چیست و چه عواملی توجه به آنرا ایجاد می‌کند .

در این معنی اختلاف نظر اساسی وجود نداشت که در روزگاری که ارزشهای مربوط به تمدن صنعتی ، همه حوزه‌های فرهنگی شرق و غرب را میانه‌اش نگاه داشته خود قرار داده ، توجه به فرهنگ ایران ، لازمه حفظ اصالت فرهنگ ملی است .

اما در اینکه اصولاً فرهنگ و میراث فرهنگی چیست ، نظرها متفاوت بود . بنابر عقیده‌ای ، فرهنگ شامل تمام جنبه‌های مادی و معنوی زندگی و مجموعه سنت‌ها ، احکام و قواعد مربوط به رفتار و سلوک افراد است . به این ترتیب هرچه از گذشته باقی مانده - اعم از ساخته‌های مادی و معنوی یا شیوه‌های تفکر و سلوک - میراث فرهنگی است . به تعریف دیگر با تفکیک فرهنگ از تمدن ، می‌توان گفت که میراث فرهنگی مجموعه آن چیزهایی است

که در طول تاریخ تقریباً ثابت باقی میماند و اگر جز این باشد ، دیگر بحث از میراث فرهنگی منتفی میشود و باید یکسره به سیر زمانه و تاریخ تن درداد . اما از آنجا که اصولاً بازساخت و احیاء میراث فرهنگی یا به تعبیر دیگر تجدید حیات در فرهنگ مطمح نظر است ، میراث فرهنگی را باید با نحوذ تلقی و برداشتی که از آن داریم مطرح کنیم و ببینیم که آیا میراث فرهنگی چیزی جدا و منتقطع از ماست و آیا عواملی از گذشته که در شعور باطن یا شعور ظاهر ما اثر گذاشته نمی‌تواند در زندگی امروز ما مؤثر باشد؟

رای دیگری نیز که با این رای بی ارتباط نیست ، به آن قسمت از میراث دوره‌های گذشته نظر دارد که توجه به معنویت را در وجود آدمی مورد اهمیت قرار میدهد . بموجب این رای ، باید با سعی بر ایجاد خودآگاهی و درک تاریخی ، به باز یافت مآثر معنوی گذشته همت گماشت .

به این ترتیب بحث در ارزش میراث مطرح میگردد و در این زمینه پیشنهاد میشود که ملاحظاتی را مدنظر حفظ هویت ملی و توجه به جنبه‌های مفید بودن عناصر فرهنگی از لحاظ اجتماعی ، مبنای بحث و بررسی قرار گیرد . از جمله اشکالاتی که بر این رای وارد است اینست که آیا می‌شود حقیقت را تابع فایده کرد زیرا در واقع ، اموری جزو میراث فرهنگی است که ارزشی به این مفهوم ندارد اما با توجه به آنها شاید بتوان مسائل را بنحوی طرح کرد که حیثیت ملی و «فایده» هم اساس و مبنایی پیدا کند .

در دنیایی که حیات بشر از جنبه‌های معنوی تهی میشود ، باید در جستجوی راههای تازه‌ای بود

فصل دوم در روش تحقیق

تا معنویت به زندگی افراد ارزش بیشتری بدهد ،  
و میراث فرهنگی ایران نیز باید از آنجهت که واجد  
معنویتی بوده است ، مورد توجه قرار گیرد .

توجه به معنویت میراث فرهنگی از لحاظ  
سامان بخشیدن به حیات اجتماعی و تقویت مبانی  
وحدت و شخصیت ملی و فرهنگی و احترام از  
عوارض ناگوار تمدن ماشینی ، امر اساسی و مهمی  
است و با تکیه به این نظر است که باید پرسید :

آیا فرهنگ و تمدن معاصر غرب ، هیچگونه  
رسالت معنوی و پیامی برای انسان امروز دارد یاخیر؟  
با این سؤال ، کیفیت تماس و برخورد ما با فرهنگ  
و تمدن غرب و بدنبال آن اختلاط ارزشها و احیاناً  
کشش و گرایش به سوی ارزشهای فرهنگ ، مطرح  
می شود .

امروز اگر نه همه مردم ، لاقلاً گروه  
تحصیل کرده احساس میکنند که فرهنگ ما دچار  
نوعی بحران شده و همین احساس است که بحث  
و گفتگوی در باره ارزشهای میراث فرهنگی را  
پیش آورده و به آن اهمیت داده است . در این بحث  
به این نکته اشاره شد که فرهنگ ایرانی در طول  
تاریخ ، بعضی عوامل فرهنگهای دیگر را در خود  
جذب کرده است . بنابراین نظر ، از آنجا که ما  
دارای فرهنگ اصیل بوده ایم و خود در بنیان گذاشتن  
فرهنگ جهانی سهیم هستیم ، نباید از قبول ارزشهای  
فرهنگ خارجی بیم داشته باشیم بخصوص که معنویتی  
که مورد نظر ماست ، با علوم امروزی - اعم از علوم  
ریاضی و طبیعی که اکنون غرب ناشر آنست - تباینی  
ندارد و اصولاً همین علوم نیز از منابع ایرانی اتخاذ  
شده است . اما نظر دیگر این بود که با توجه به ماهیت

خاص تمدن امروزی غرب و هجوم استیلاجویانه  
آن - که بالاخره به از میان رفتن فرهنگهای ملی  
و محلی منجر میشود - پذیرش برخی از ارزشهای  
فرهنگی غرب باید بنحوی صورت گیرد که فرهنگ  
ایرانی یکسره در آن مستهک نشود .

در این زمینه ، اکثر شرکت کنندگان در بحث  
عقیده داشتند که فرهنگ غرب با بحران روبرو  
شده است و بنابراین چگونه میتوانیم دنبالهروی  
تمدن و فرهنگی شویم که خود غریبها راهی برای  
نجات از آن می جویند؟ اگر ما به قبول بی چون و چرای  
چنین تمدنی تن بدهیم ، بدون شک از گرفتاریها  
و عوارض ناشی از آن نیز در امان نخواهیم بود .

اما تمدن و فرهنگ غرب و بخصوص علم  
و تکنولوژی آراهم نمی توان یکسره مردود دانست .  
به اینجهت ، شرکت کنندگان عقیده داشتند که پذیرش  
علم و تکنولوژی غرب در صورتی مطلوب و مؤثر  
است که بتوانیم جداییها و گسیختگیهایی را که  
میان فرهنگ امروز و تاریخ علم و فکر و هنر ملی ما  
مشهود است از میان برداریم و به نوعی خود آگاهی  
تاریخی برسیم و به جنبه های فلسفی و معنوی فرهنگ  
اصیل ایرانی توجه کنیم .

در راه پذیرش علم و تکنولوژی غرب ،  
نخستین گامها باید به جانب مطالعه دقیق تاریخ علم  
و فکر ایران برداشته شود و اگر تاکنون در این زمینه  
به اندازه کافی کار اساسی و مؤثر انجام نشده به این  
علت بوده است که ما همه چیز را در برابر علم امروز  
ناچیز انگاشته ایم .

این شیفتگی یا این ارزش مطلق قائل شدن  
برای علم امروزی نه تنها ما را از مکتب های فکری



خود غافل می‌کند و پژوهش‌های علمی و توجه به‌آینده را دشوار می‌سازد، بلکه رشته‌های پیوند با جنبه‌های معنوی حیات را نیز می‌گسلد.

انطباق این فکر کلی با کیفیت عناصر تمدن و فرهنگ کنونی ایران، به‌دستی طولانی نیاز داشت و امکاناتی که، فراهم نبود. اما در آن فرصت کم، حاصل گفتگوها این بود که بر اثر اختلاط ارزشها، نوعی آشفتگی در شئون مختلف فرهنگی و بالخصوص در زبان فارسی به‌وجود آمده است.

با گفتگوهایی که در زمینه زبان و اهمیت آن در فلسفه و علوم انسانی، صورت گرفت این سؤال پیش آمد که اصولاً زبان چگونه غنی میشود و آیا زبان را از افواه عام باید گرفت یا صاحب‌نظران و دانشمندان که بدرشد و تکامل زبان کمک می‌کنند. درباره‌ی جدا بودن زبان محاوره از زبان علم و هنر، گفته شد که زبان عامه باید مبتنی بر زبان اهل علم و ادب باشد همچنانکه در غرب نیز زبانهای ملی به کمک نخبگان به صورت زبان شایسته برای علم و فلسفه درآمد.

با گفتگو و بحث درباره‌ی مسائلی که به آن اشاره شد - و چنین بنظر میرسید که هرگز پایان نگیرد - شرکت‌کنندگان پیشنهاد کردند که در برداشت و نتیجه‌گیری از این گفتگوها شتاب نشود و فرصتهای دیگری جهت ادامه این مباحث فراهم شود. عبارت دیگر، نظر این بود که با تأمل و بررسی کافی، نحوه‌ی تاقی صریح و دقیقی درباره اصول مربوط به این مسائل بدست آید که بتواند مبنای مطالعات و بررسیهای بعدی قرار گیرد و راه مسئولان برنامه‌ریزی فرهنگی کشور را مشخص و هموار سازد.

موضوعی که طی این گفتگوها اغلب به آن اشاره می‌شد این بود که ما تاریخ خود را به درستی نمی‌شناسیم و از آنجا که عوامل گوناگون پدیدآورنده تاریخ در تکوین خصوصیات و تمایلات و طرز تفکر ما تأثیر داشته‌است، بدون شناخت و درک این عوامل، از شناخت کامل و همه‌جانبه خود نیز، عاجز خواهیم بود. بنابراین در راه شناخت و درک تاریخ باید به روشهایی توجه داشته باشیم که ما را به‌شناسایی فرهنگ ملی و خود آگاهی برساند.

نتیجه‌ایکه از این مباحث جدی و پرشور حاصل شد، آنچنان نیست که بصورت قطعنامه و دستورالعمل درآید بلکه این مباحثات آغاز کاری اساسی و ضروری است و اختلاف‌آرایی نیز که مشهود شد نه تنها مبین بی‌حاصل بودن مباحثات نبود بلکه از علاقه‌ای حکایت میکرد که عموماً نسبت به فرهنگ ملی داشتند و عینخواستند از آن برای معنی‌دادن به حیات امروز و آینده مند بگیرند.

مهمتر از آنچه ذکر شد روح تفاهم و صمیمیتی بود که در جلسات احساس میشد و نوید دهنده این بود که هم این بحث و گفتگوها میتواند ادامه یابد، و هم زمان تفاهم بیشتر و توجه به تاریخ و فرهنگ ایران باریکتر فرارسیده است.

درباره‌ی بسیاری از مسائل که در دستور قرار داشت مجال گفت‌وگو و شنود پیش نیامد و شرکت‌کنندگان اظهار علاقه کردند که در فرصت مناسبی این مباحثات را دنبال کنند و درخواست کردند که دبیرخانه شورای عالی فرهنگ و هنر امکان تشکیل چنین جلساتی را فراهم سازد.